

۱- مقدمه

قرار است شرکت کنندگان در سمینار دین و مدرنیته به این دو سؤال پاسخ دهند:

۱- «آیا دین و مدرنیته سازگار و قابل جمع اند؟» و ۲- «در دوران مدرن چه بر سر دین می‌آید؟»

اما این دو سؤال اگرچه هر دو ناظر به ربط و نسبت دین و مدرنیته‌اند، با یکدیگر تفاوتی اساسی دارند و آن این است که اولی به فلسفه ربط دارد و دومی به جامعه‌شناسی. یعنی به دین و مدرنیته دست‌کم از دو منظر متفاوت می‌توان نگرینست و ربط و نسبت آنها را دست‌کم با دو روش متفاوت می‌توان کاوید: یکی منظر و روش فلسفی و دیگری منظر و روش جامعه‌شناسانه. این جستار می‌کوشد از منظر فلسفه به این موضوع بپردازد. بنابراین، ما در اینجا صرفاً به سؤال (۱) خواهیم پرداخت و با این سؤال که «در عصر مدرنیته بر سر دین چه آمده یا خواهد آمد؟» و نیز این سؤال که «در یک جامعه دینی بر سر مدرنیته چه خواهد آمد؟» سر و کار نخواهیم داشت.

سؤال از نسبت دین و مدرنیته را می‌توان تقریباً معادل سؤال از نسبت سنت و تجدد گرفت، زیرا در جوامع دینی در حال گذار دین فربه‌ترین جزء سنت را تشکیل می‌دهد. در این صورت سؤال پیشاروی ما این خواهد بود: «آیا گذار از سنت به تجدد مستلزم از میان رفتن دین یا دست‌شستن از آن است، با دین نسبت به سنت و تجدد لا‌اقتضا (لا‌بشرط) و بی‌طرف است و علی‌الاصول می‌تواند با هر دو هم‌نشین و سازگار شود؟» به بیان دیگر سؤال این است: «آیا پیوند دین و سنت پیوندی عرضی و اتفاقی است و می‌توان این دو را از یکدیگر جدا کرد بدون اینکه این جدایی دین را از دین بودن بیندازد؟ یا این پیوند پیوندی ذاتی و ارگانیک است و جداکردن این دو موجب می‌شود که چیزی از دین – یعنی چیزی که به نحو حقیقی شایسته نام دین باشد – باقی‌نماند؟» و «آیا تجربه دینی تنها در سایه سنت می‌تواند حاصل شود و باورهای دینی را تنها در چارچوب عقلانیت سنتی می‌توان توجیه کرد و ارزش‌های دینی تنها در جهان ماقبل مدرن قابل پیروی اند؟» تقریباً بدیهی می‌نماید که آشتی دین و مدرنیته و پیوند این دو در گرو جدایی دین از سنت است. این سخن بدین معناست که متون مقدس دینی که در جهان ماقبل مدرن رخی یا نگاشته شده‌اند به شدت نیازمند ترجمه فرهنگی‌اند و فهمی از دین که در جهان ماقبل مدرن شکل گرفته در خور انسان مدرن نیست و قیاسی که برپزاندۀ اندام او نیست و به تن او نمی‌رود. اما سؤال این است که آیا آدمی برای اینکه مدرن شود یا آیا انسان مدرن برای اینکه مدرن باقی بماند ناگزیر است و اگر بخواهد می‌تواند، این قبا را از تن خود به در آورد و به‌دور اندازد و به فکر قیایی یکسره نو برای خود باشد، یا بی‌قایی دین زندگی کند، یا اینکه می‌تواند و باید آن قبا را بشکافد و از مواد خاصی که سنت در اختیار او قرار می‌دهد، قیایی نو و درخور برای خود بدوزد.

مسلمانان در برخورد با مدرنیته به راه‌های متفاوتی رفته‌اند. و به روشنی می‌توان نشان داد که موضوع گیری‌های آنان در قبال مدرنیته از دو عامل اساسی تأثیر پذیرفته است: نخست، «تلفی» آنان از مدرنیته و دوم، «تلفی» آنان از اسلام. در اینجا ما با طیف گسترده‌ای از نظریات مواجهیم، طیفی که از «مدرنیته اسلامی» شروع می‌شود تا «اسلام مدرن» امتداد می‌یابد. این طیف تنها کوشش‌ها و مساعی تئوریک متفکرانی را شامل می‌شود که هم‌نشینی دین و مدرنیته را ممکن می‌دانند. اما نگاه‌های قائل به «امتناع» و «عرضیات» در عصر این دیدگاه‌ها بر این عقیده‌اند که مدرنیته غربی با اسلام ناسازگار است، زیرا این مدرنیته با «فرهنگ غربی» عجین شده، اما می‌گویند: از طریق بازسازی مدرنیته (و پیراستن آن از عناصر فرهنگ غربی و سازگار کردن آن با ارزش‌های اسلامی) و بومی کردن آن می‌توان نوع دیگری از مدرنیته را کشف یا بنا کرد؛ یا «قارتی» از مدرنیته به دست داد که با اسلام سازگار باشد.

بر سه دیگر این طیف دیدگاه‌هایی قرار می‌گیرند که اسلام را به دو نوع «سنتی» و «مدرن» یا «تاریخی» و «معنوی» تقسیم می‌کنند. هواداران این نظریه‌ها بر این باورند که اسلام سنتی یا اسلام تاریخی با مدرنیته ناسازگار است، اما می‌توان از قرائت دیگری از آن به دست داد که با مدرنیته سازگار باشد. اگر ترکیب دین و مدرنیته را به ترکیب دو عنصر شیمیایی تشبیه کنیم، می‌توانیم تفاوت این دیدگاه‌ها را با ارجاع به حجم و غلظت دین یا مدرنیته موجود در ترکیب مورد نظر تبیین کنیم.

در این مقال ابتدا به شرح و بسط و نقد و بررسی اجمالی دیدگاه‌هایی می‌پردازم که می‌کوشند دین و مدرنیته را با یکدیگر آشتی دهند و سپس دیدگاهی را مطرح می‌کنم که از سایر دیدگاه‌های ارائه شده در این باب مقبول‌تر است و به نظر می‌رسد. اما پیش از پرداختن به بحث اصلی، توضیحی در باب تفاوت علم و فلسفه یا منظر و روش علمی و منظر و روش فلسفی لازم است.

۲- منظر و روش فلسفی

نگریستن از منظر فلسفی به یک موضوع به چه معناست و این نگرش چه تفاوت یا تفاوت‌هایی با نگرش علمی به همان موضوع دارد؟ بدون اینکه بخواهیم وارد بحث‌های پیچیده رایج در این زمینه بشویم، می‌توانیم بگوییم که تفاوت این دو منظر را روشن در رجوع و عدم رجوع به «تجربه» نیست، بلکه در «نوع» تجربه‌ای است که برای سنشش دماوری و نقد و ابطال یا تأیید تئوری‌ها بدان مرجوع می‌شود. «تلاش برای توجیه (و انسانی) مدرن «تجربه حسی» است و ادعا یا تئوری علمی به معنای دقیق کلمه آن است که با این ترازو قابل سنشش باشد. اما ترازوی فلسفه چیست؟

دیدگاه غالب در سنت فلسفه تحلیلی بر این باور است که ترازوی فلسفه، «تجربه فکری» یا «شهود عقلانی» است. و کار یک فیلسوف عبارت است از «همهانگ کردن» یا «بازسازی عقلانی» مجموعه شهودهایی که متعارف آدمیان در باب موضوع مورد تحقیق دارند. فیلسوفان تحلیلی در باب اینکه آیا این شهودها صرفاً زبانی‌اند یا نه و نیز در باب ارزش و منزلت معرفت‌شناسانه این شهودها و چگونگی رجوع به آنها اختلاف نظر دارند. در عین حال می‌توان ادعا کرد که از دید هواداران دیدگاه غالب در این سنت فلسفی محکم و معیاری که با آن می‌توان اولاً یک نظریه فلسفی را از یک نظریه غیرفلسفی (= علمی . . .) جدا کرد و ثانیاً آن را «ارزیابی» کرد و بدین صحت و سقم آن دآوری نمود پربارست از شهود عقلانی. طبق این دیدگاه، «در دین و دین پس هر نظریه فلسفی یک یا چند شهود عقلانی نهفته است».

به بیان دیگر، مهم‌ترین شأن و کارکرد فلسفه عبارتست از «تحلیل علل» و «فیلسوفان می‌کوشند از رهگذار تحلیل مفاهیم (یا واژه‌های ناظر به مفاهیم) حقایق را در باب موضوع مورد بحث (یعنی مصداقی که با مفهوم ما واژه مورد تحلیل به آن اشاره می‌شود) کشف کنند. البته فلسفی مورد بحث می‌تواند موضوعی عینی باشد و تحلیل فلسفی موضوع غیر از باری کردن یا مفاهیم و غیر از تحلیل نوعی آنها باشد.

از

اندیشه

ویژه دین و مدرنیته

از «مدرنیته اسلامی» تا «اسلام مدرن»

ابوالقاسم فنائی

a.fanaei@gmail.com



در باب نسبت دین و مدرنیته از زوایای گوناگونی می‌توان سخن گفت. این مقاله به دین و مدرنیته به مثابه دو مجموعه (سیستم) متفاوت از باورها و ارزش‌ها می‌نگرد و می‌کوشد نشان دهد که اولاً این دو مجموعه با یکدیگر سازگارند و به تبع آن دینداری در عصر مدرنیته ممکن است و ثانیاً از میان انواع جمع‌های پیشنهاد شده بین دین و مدرنیته کدامیک حقیقتاً شایسته چنین نامی است.

بسنجد و موزون کند. هواداران مدرنیته اسلامی، فهم سنتی از اسلام را مفروض می‌گیرند و براساس آن در باب مدرنیته دآوری می‌کنند. طبق این دیدگاه، فهم سنتی از اسلام عین اسلام ناب و خالص و فهم‌ها و قرائت‌های دیگری که از اسلام حقیقت ندارند به خاطر تعارض مؤلفه‌های مدرنیته با دین تطبیق شده بر دنیای ماقبل مدرن از مدرنیته دست بشویند، یعنی ایمان و تعهد دینی چنین اقتضایی ندارد و چنین کاری نشان نوعی کم‌خردی یا ناقصانیت است تا نشان بی‌دینی یا عدم ولولص و ضعف اعتقادی از عملی. بنابراین، پیش از دآوری دینی در باب خوبی و بدی یا حقانیت و بطلان مدرنیته و مؤلفه‌های آن، ما ناگزیریم متون دینی را ترجمه فرهنگی کنیم. در غیر این صورت ملاک دآوری ما در باب مدرنیته و ترازویی که با آن به سنشش مدرنیته می‌پردازیم خود دین نیست، بلکه طرف قدیم آن است. و این دآوری حتی از نظر خود دین مردود و ناموجه است زیرا یکی‌گرفتن و یکسان‌پنداشتن ذاتیات و عرضیات دین (یا انکار وجود عرضیات در دین) و بار کردن حکم ذاتیات دین بر عرضیات آن مصداقی روشنی از بدعت در دین و استفاده ابزاری در باب سنت و از حماقت یا ساده‌لوحی یا سوءنیت و دنیابریستی سرچشمه می‌گیرد، نه از دیانت و خداترسی و آخرت اندیشی.

به بیان دیگر، تقدس دین را نباید به بخش‌های دیگر سنت که ذات فرادینی یا غیردینی‌اند و در به‌راهی از تاریخ بحسب تصادف با دین هم‌نشین شده‌اند و بنا به ضرورتی تاریخی به متون دینی راه پیدا کرده‌اند سرایت داد. تعارض مدرنیته با این بخش از سنت در حقیقت تعارض مدرنیته با دین نیست، بلکه تعارض علم جدید با علم قدیم، یا تعارض فلسفه و اقتصاد و سیاست جدید با تفکر و اقتصاد و سیاست قدیم یا تعارض هنر جدید با هنر قدیم یا تعارض فرهنگ و عقلانیت و اخلاق و آداب و رسوم و عریات و طرز معیشت انسان مدرن با انسان ماقبل مدرن است. و به هر تقدیر این تعارض دینی نیست و حل و فصل آن با مراجعه به دین و متون دینی امکان ندارد. نسبت به این نکته باید حساسیت بسیار ورزید که مبدا کسی در پوشش دفاع از دین، اما در واقع به خاطر اینکه خودش در دنیای قدیم زندگی می‌کند و به فرهنگ و نحوه عودش و طرز تفکر و تصمیم‌گیری در دنیای قدیم خودگرفته یا به خاطر اینکه منافع شخصی یا صنفی و موقعیت و پست و مقامش در آن دنیا بهتر تأمین می‌شود و در حقیقت به خاطر ساده‌لوحی یا دنیابریستی یا کهنه‌پرستی یا دنیابریستی با مدرنیته و فرهنگ و تمدن و عقلانیت و نحوه معیشت نوین مخالفت کند. با تنها با دین مطلق و فراتاریخی حق داریم در باب آن بخش از مؤلفه‌ها یا مفاهیم مدرنیته که درون‌دینی و جزء قلمرو و دین‌اند دآوری کنیم. و برای اینکه معیار دآوری ما در باب این مقولات، دین مطلق و فراتاریخی باشد، پیش از هر چیز باید متون دینی را ترجمه فرهنگی کنیم و فهم و تفسیر و برداشت خود از دین را بر بخش‌های فرادینی یا غیردینی سنت که به متون دینی راه یافته و رنگ دین به خود گرفته‌اند بپیراییم.

۲- عدم تفکیک دین از معرفت دینی

دومین پیش فرض نادرسنی که مدرنیته اسلامی بر آن تکیه می‌کند این است که در این نظریه «معرفت دینی» از خود «دین» تفکیک نمی‌شود. یعنی به باور قاطبه مسلمانان، این حتی رساخته خداوند محلیم و حکیم است، اما معرفت دینی، حتی اگر مطابق با واقع باشد، بر ساخته ذهن آدمی در مقام کشف حقیقت است. معرفت دینی معرفتی خاکی و بشری و لذا قابل تحول و تکامل و نیازمند حک و اصلاح و بازنگری و بازسازی است و ابداً نیست. بنابراین، دین غیر از معرفت دینی است و احکام دین را نمی‌توان بر معرفت دینی بار کرد.

تغذیه دین می‌کند: رکن درونی این معرفت عبارتست از متون مقدس دینی (= قرآن و سنت در جهان اسلام) و رکن بیرونی آن عبارتست از پیش فرض‌های مورد قبول «فاعل شناسا» در باطن قاطبه مدرنیته و مفاهیم مدرنیته می‌رود و آنها موجود در جهان مدرن بیشترین مشکل را دارند. ۱- نقد مدرنیته با تکیه بر فهم سنتی از دین ناموجه است. ۲- اما اگر عقلانیت مقوله‌ای فرادینی و بیرون از قلمرو و دین باشد، در این صورت نمی‌توان ادعا کرد که این نظر مدرنیته اسلامی با مدرنیته غربی فرق دارد. ۳- قاطبه مسلمانان در مقام دآوری در باب مدرنیته به سراغ مظاهر و محصولات مدرنیته می‌روند و آنها موجود در جهان مدرن بیشترین مشکل را دارند.

۱- در این نظریه «ذاتیات» دین از «عرضیات» آن جدا نمی‌شود و عرضیات دین در رتبه ذاتیات آن نشاندۀ می‌شوند و حکم ذاتیات دین بر عرضیات آن بار می‌شود. به بیان دیگر، در این نظریه تقدس و جاودانگی خود دین به «ظرف» نزول آن سرایت داده می‌شود و لذا چنین گمان می‌رود که اگر چیزی با ظرف اولیه دین ناسازگار بود، لازم با خود دین ناسازگار است. به بیان دیگر، اولین پیش فرض این مدرنیته است که این تکیه می‌کند این است که متون دینی همواره بیانگر دین «مطلق» و فراتاریخی‌اند، نه بیان دیگر، معرفت دینی که در جهان ماقبل مدرن یا به تعبیر این انسان مدرن غیرقابل استفاده است و هیچ درسی و پامی یا الزامی برای او در بر ندارد، بلکه به معنای این است که این بخش عمیقاً به «ترجمه فرهنگی» نیاز دارد و بدون تفکر فرهنگی این بخش از متون دینی نمی‌توان مضمون و مفاد آن را بر دنیای مدرن تطبیق کرد و با استناد به فهمی از دین که مبتنی بر ترجمه تحت‌اللفظی این بخش از متون دینی است نمی‌توان در باب مدرنیته و مقولات مشابه آن دآوری کرد. و تعارض مفاد این بخش از متون دینی با مدرنیته باید به سود مدرنیته حل شود نه به سود دین. به بیان دیگر، معرفت دینی از دو رکن درونی و بیرونی تغذیه می‌کند: رکن درونی این معرفت عبارتست از متون مقدس دینی (= قرآن و سنت در جهان اسلام) و رکن بیرونی آن عبارتست از پیش فرض‌های مورد قبول «فاعل شناسا» در باطن قاطبه مدرنیته و مفاهیم مدرنیته می‌رود و آنها موجود در جهان مدرن بیشترین مشکل را دارند. ۲- عدم تفکیک دین از معرفت دینی

سال سوم ■ شماره ۸۳۵ شرق

در صدد این باشد که برای پذیرفتن و جانداختن و بومی کردن مقولات مدرن در جامعه اسلامی توجیهی فقهی دست و پا کند، به سهولت در دام چنین مغالطه‌ای گرفتار خواهد شد. در حالی که هم مصداقت و حقیقت طلبی و هم دوراندیشی اقتضا می‌کند که مسلمان اجتماعی با تمام توان از چنین کاری پرهیز کنند. در واقع می‌توان ادعا کرد که چنین کاری مصداقی از خودفریبی و دیگرفریبی است و لذا عملی غیر اخلاقی هم هست.

به بیان دیگر، مدرنیته اسلامی توجه خود را معطوف «میوه‌های» مدرنیته می‌کند و از «ریشه‌های» آن غفلت می‌ورزد. مدرنیته اسلامی بر این پیش فرض تکیه می‌کند که «جهان جدید بزرگ‌شده جهان قدیم است». یعنی تفاوت این دو جهان صرفاً در این است که در این جهان وسایل و ابزارهای تازه‌ای پیدا شده که حکم آنها پیشاپیش در شریعت اسلامی وجود دارد. قاطبه مسلمانان در مقام دآوری در باب مدرنیته به سراغ مظاهر و محصولات مدرنیته می‌روند و آنها را با معیارهای فقهی می‌سنجند. مظاهر و محصولات مدرنیته را در سه دسته کلی می‌توان گنجانید: اول تکنولوژی، دوم علوم تجربی (اعم از علوم تجربی محض و علوم انسانی) و سوم نهادهای مدنی. سلسلین در اخذ تکنولوژی مدرن از غرب کمترین مخالفت را از خود بروز می‌دهند، علی‌الخصوص اگر این تکنولوژی کاربرد دوگانه داشته باشد و در جنگ با دشمنان (و دگردانیشان) هم بتواند به کار رود.

به هرحال فرآورده‌های تکنولوژی مدرن برای اینکه جواز ورود به جهان اسلام را پیدا کنند با موازین فقهی سنجیده می‌شوند و از نظر عموم مسلمانان قاعده اولیه در این مورد اصل حلیت یا اباحه است، هر چند مقدس مآبان به اسم دین در ابتدا را هر چیز نوعی مخالفت می‌کنند، اما این مخالفت با پس از مدتی فروکش می‌کند. حساسیت‌ها و مخالفت‌ها نسبت به ابزارهای همچون ویدئو، ماهواره و اینترنت که می‌توانند کاربردهای سیاسی هم داشته باشند شدیدتر است. اما مخالفان پس از مدتی درمی‌یابند که این ابزارها در ذات خود خشی و بی طرف‌اند و در راه تبلیغ دین و ترویج فرهنگ دینی از تقویت اعتقادات مذهبی، (و از همه مهم‌تر تحریک و هدایت این حکومت دینی و ترویج بنیادگرایی از طریق رایج‌ترین خشم و کینه و نفرت توده‌های مسلمان،) نیز می‌توان از آنها سود جست. و لذا مخالفت‌هایی که در آغاز ورود این ابزارها به جامعه دینی نسبت به آنها ابراز می‌شود اندک اندک جای خود را در رقابت دینداران با بی‌دیان در استفاده از این ابزارها می‌دهد.

با این همه، رویکرد فقهی به ابزارهایی که تکنولوژی مدرن در اختیار بشر قرار می‌دهد از یک نکته مهم و کلیدی غفلت می‌ورزد و آن این است که هر یک از این ابزارها «فرهنگ» و «علاق» مناسب با آن دارند و می‌طلبد و اخذ و اقتباس و استفاده از این ابزارها بدون اخذ و اقتباس آن فرهنگ و اخلاق، اگرچه منطقی محال نیست، موجب بحران می‌شود و دینداران را از بهره بردن از ثمرات تکنولوژی مدرن محروم می‌کند. دین و روحانان و هم توده‌های مسلمان از این نکته خود تقاروت دارند و از این عدم مخالفت خود با این علوم را توجیه‌کننده می‌دانند. در حالی که درشکه‌های مدرن در گرو تغییر و تحولی مناسب در ذهنیت و فرهنگ و اخلاق افراد است و از این نظر فرقی بین جامعه سکولار و جامعه دینی نیست. فی‌المثل جایگزینی خودرو به جای درشکه غیر از جایگزینی یک درشکه نو به جای یک درشکه کهن است.

در برخورد با علوم تجربی محض نیز مشکل چندانی وجود ندارد، مخصوصاً اگر از آن علوم بتوان در راه حفظ نظام، که به گمان اینان مهان حفظ اسلام است، استفاده کرد. اما در زمینه انسانی مخالفت‌ها شدیدتر است. بنیادگرایی که با مدرنیته برای اینکه مخالفت خود با این علوم را توجیه‌کننده دلایل مختلفی تمسک می‌کنند. یکی از آن دلایل این است که این علوم پیش فرض‌های خود را از فلسفه الحادّی غرب می‌گیرد، بنابراین با مبانی فلسفه اسلامی ناسازگارند و لذا پیش از تنقیح و بازنگری در آن پیش فرض‌های علوم دینی در جهان اسلام و استفاده از آنها جایز نیست. دلیل دیگر این است که نظریه‌های علوم انسانی «گزارش از ارزش‌اند» و این ارزش‌ها با ارزش‌های علوم دینی (= حرّمات فقهی) در تضاد است. این گروه با تکیه بر این دو دلیل و دلایل مشابه‌کننده می‌گیرند که اولاً علوم بی به نام اقتصاد اسلامی، حقوق اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی، مدیریت اسلامی و روان‌شناسی اسلامی داریم و ثانیاً این علوم با بدیل‌های غربی خود تفاوت دارند و می‌توانند جایگزین آنها شوند و نیاز جامعه اسلامی به این علوم را به نحوی شایسته برآورده کنند. اما چنین برخوردی با علوم انسانی به طرز تلقی نادرستی از این علوم برخوردی است. علوم انسانی روش داری خود را دارند و آن روش داری است که علم محسوب می‌شوند. یعنی برای سنشش و توجیه یا ابطال قوانین و نظریه‌های مطرح در این علوم باید از ترازوی خاصی استفاده کرد و آن ترازو اسلامی و غیراسلامی ندارد. فی‌المثل قانون عرضه و تقاضا که یک قانون حاکم بر روابط اقتصادی است و به همان مقدار در جامعه اسلامی صادق است که در جامعه غربی. و صدق و کذب آن را با تکیه بر راه‌آده‌های تجربی و آماری می‌توان نشان داد، نه با استناد به ظاهر آن حکم و روایات یا تئوری‌های فلسفی و کلامی مورد قبول فیلسوفان و متکلمان متواری.

جهان مدرن بیشترین مشکل را دارند. در این مورد نیز هواداران مدرنیته اسلامی می‌گویند: پیش از اخذ و اقتباس این نهادها باید آنها را به موازین فقهی سنجید. اما از آنجا که در متون مقدس دینی اسمی از این نهادها به عنوان یک کل به میان نیامده، اینان برای استنباط حکم شرعی این نهادها ناگزیرند آنها را تجزیه و تحلیل کنند و سپس، به خیال خود، حکم کل را از حکم تک‌تک اجزا به دست آورند. برای مثال بانک را در نظر بگیرد. فقهان مسلمان بر این باورند که «بانک» که یک نهاد نوظهور اقتصادی است، قطعاً از نظر شرعی حکمی دارد و ما برای اینکه بدانیم آن حکم چیست باید به قرآن و سنت مراجعه کنیم. اما وقتی با متد فقه سنتی به قرآن و سنت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که «بانک» به خودی خود و به عنوان یک نهاد اقتصادی هیچ حکمی ندارد، زیرا چنین نهادی در صدر اسلام وجود نداشته است. لکن به نظر اینان این امر مشکل ایجاد نمی‌کند، زیرا حکم شرعی بانک را از طریق حکم «معاملاتی» که در بانک صورت می‌گیرد می‌توان استنباط کرد. یعنی می‌توان معاملات بانکی را به دو دسته تقسیم کرد و گفت پاره‌ای از این معاملات ربوی‌اند و چون با رب در تعریعت و معاملات دیگر، مانند بیع، مزارعه و مضاربه و مساقات، حلال‌اند و از نظر شرعی منعی ندارند. بنابراین، هواداران این نظریه ادعا می‌کنند که «بانک اسلامی» یا «بانک غیراسلامی» فرق دارد. و مسلمانان از نظر شرعی مجازند بانک بدون ربأ تأسیس کنند. اما مکانیسم حلف را در بانک اسلامی به این صورت است که معاملات ربوی تغییر شکل می‌دهند و به صورت مزارعه و مضاربه و مساقات درمی‌آید و از طریق شرط ضمن عقد و تضمین سود صاحبان سرمایه، نتیجه مطلوب از معاملات ربوی حاصل می‌شود، بدون اینکه کار حرامی صورت گرفته باشد.

دومین پیش فرض نادرسنی که مدرنیته اسلامی بر آن تکیه می‌کند این است که در این نظریه «معرفت دینی» از خود «دین» تفکیک نمی‌شود. یعنی به باور قاطبه مسلمانان، این حتی رساخته خداوند محلیم و حکیم است، اما معرفت دینی، حتی اگر مطابق با واقع باشد، بر ساخته ذهن آدمی در مقام کشف حقیقت است. معرفت دینی معرفتی خاکی و بشری و لذا قابل تحول و تکامل و نیازمند حک و اصلاح و بازنگری و بازسازی است و ابداً نیست. بنابراین، دین غیر از معرفت دینی است و احکام دین را نمی‌توان بر معرفت دینی بار کرد. تغذیه دین می‌کند: رکن درونی این معرفت عبارتست از متون مقدس دینی (= قرآن و سنت در جهان اسلام) و رکن بیرونی آن عبارتست از پیش فرض‌های مورد قبول «فاعل شناسا» در باطن قاطبه مدرنیته و مفاهیم مدرنیته می‌رود و آنها موجود در جهان مدرن بیشترین مشکل را دارند. ۱- نقد مدرنیته با تکیه بر فهم سنتی از دین ناموجه است. ۲- اما اگر عقلانیت مقوله‌ای فرادینی و بیرون از قلمرو و دین باشد، در این صورت نمی‌توان ادعا کرد که این نظر مدرنیته اسلامی با مدرنیته غربی فرق دارد. ۳- قاطبه مسلمانان در مقام دآوری در باب مدرنیته به سراغ مظاهر و محصولات مدرنیته می‌روند و آنها موجود در جهان مدرن بیشترین مشکل را دارند.

ادامه در صفحه ۲۱